

272

A very beautiful and correct copy of
a collection of notes written by
Aurangzeb.

Buhar Collection

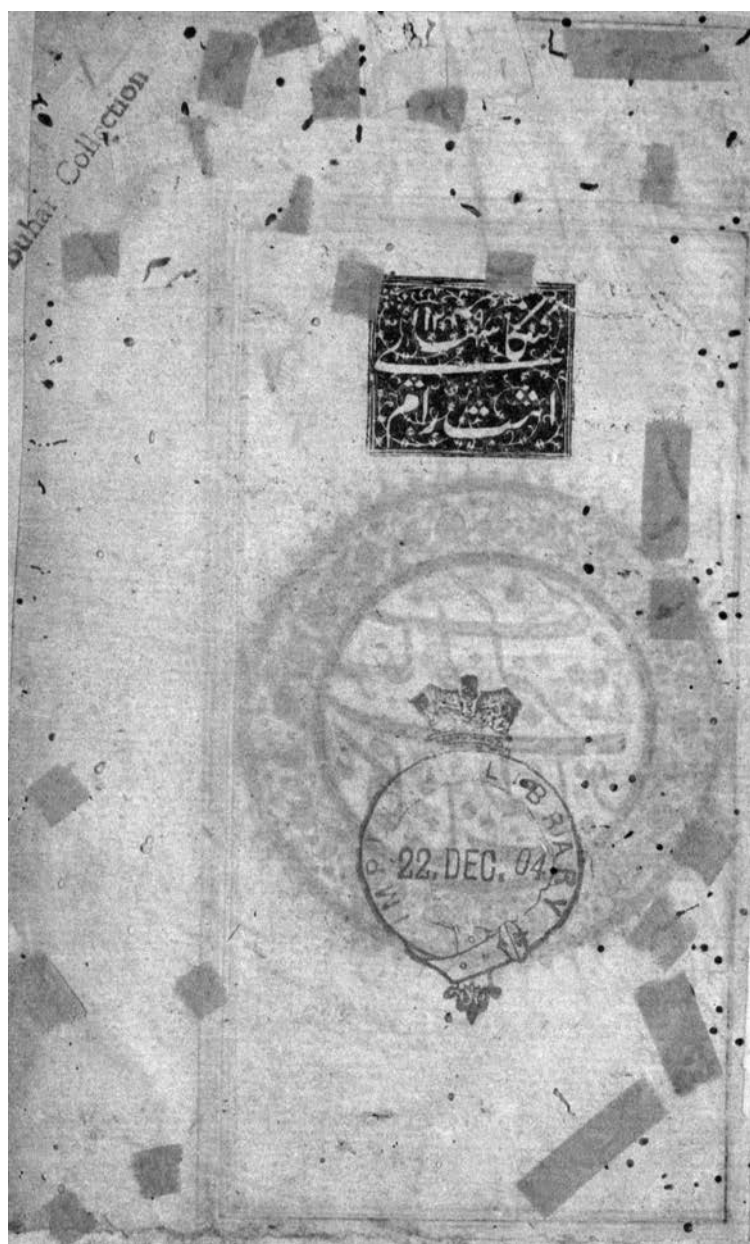
۲۷۲
کلمات طیبات
(عالمگیری)

Pers. Hse. No. 272

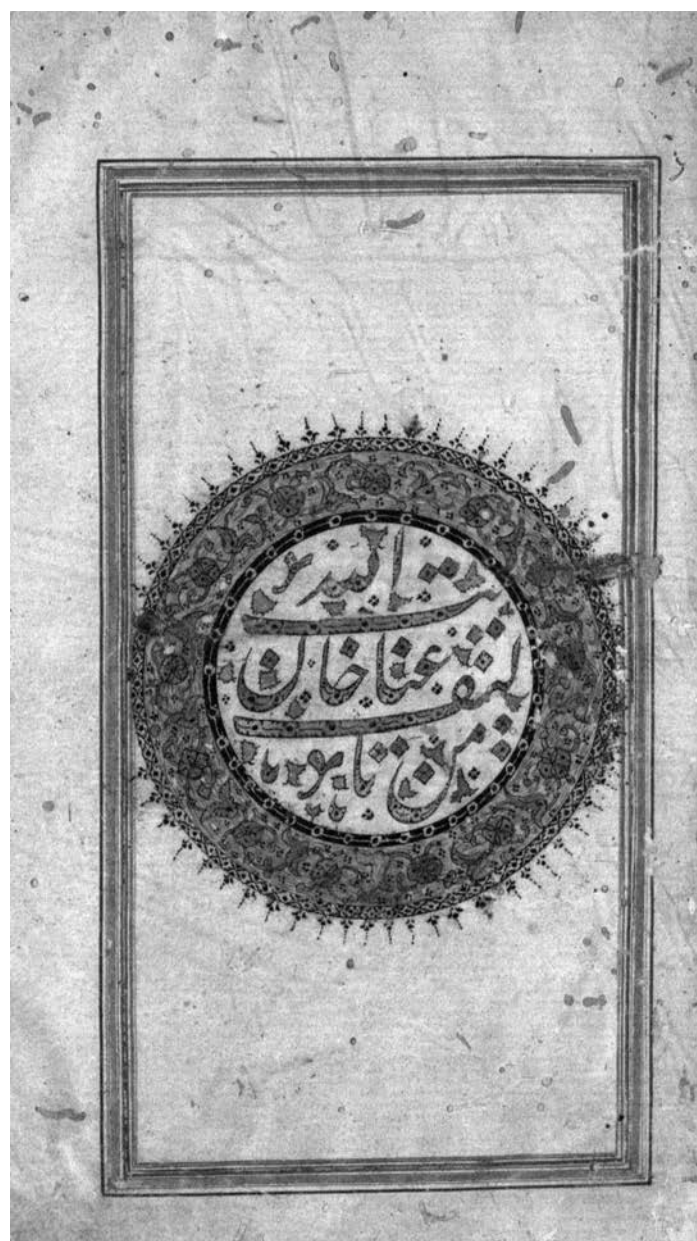
Kalimat - I - Tayyibat

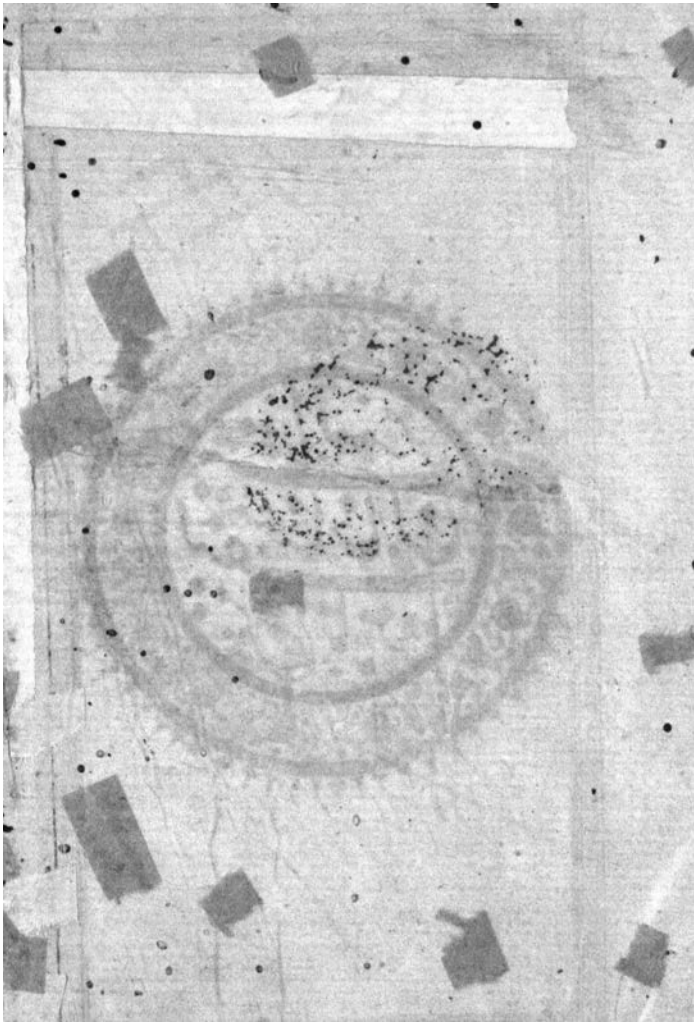
NATIONAL LIBRARY
Rare Book Section.















الهی از قلم شکفته و زبان پسته چه آید که سب
و تاشن خباب که یار شاید بفضلت قبه عبودیت
مرا بر بقعه نادیده و توفیق اطاعت و امر واجتباب
نواهی آراستگی تمام ده و دست نیاز پیوست
مرا بر و ده الوثقی گذارش نعمت حاکم شمع متین
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله

۲
واصحابه اجمعین اقدار شراعی همه او قوت
اعتصام بخشش با بعد کثوف ضمیر سخن چهر باد
فقیر حقیر غایت الله که تمنی ز پست باد شاه خدا آگاه
ایسلام منزه انی کفر کا و زینب عنوان عالم کبر
واو ز ملک آرائی زینت دیباچه دست ترا جوار
و فرما ز وانی خورشید معارک و معازنی با الطفر
محمدی الدین محمد عالمگیر بادشاه عازی به مرتبه
روشناسی فایز گشته و خفیه دولت و دام
خبر دست بهار خاصیت ریاض تمینا تشن بالون
از بار و انواع کهنه پس از از حال آن الا کهر تاج
ارباب ایقان قلمه پندارد لان اکامان صاعده مصدا
قرب نزدان مرغ نشین را ملک خان علی شاه

والنعمان بنجاح فآورد که چون بصدق ارشاد

سیاق اطعوا الله واطعوا الرسول واولی الامر منکم

بر ذمه امت عباد صافی اعتقاد محکم است که آنچه از

کلام علیم علام و نبیاء عرش مقام و سلاطین اسلام

سامعه فسر و زاینان کرد و بنظر با نجاح مرام معانی

و معاد انقیاد آن احکام تمام رشا در این وسیده

نجاح و معین ذریعه صلاح انکارند اگر احکامی را

که از فتوی بارگاه مقتدای اطوار خیر الشیین

مقتفی آثار خلفاء راشدین موشح بخطر کرامت بنجاح

بنجامینام احقر صا و در میشد و مطابق آن امثلة جلیله

ببادشاه پسند و های عظام و نوینان کرام می نوش

و مقدمات عالی و ملکی پس انجام میداد و ان ریتها

سدا و پستور و وثیقهای فیض کجور را محافظت نمود
 بطور تالیف ساله فیوضات متعاقب ترقیب بد طرفه
 اقبال نامه سعادت ختامه برای دیده و ران با موش
 و سامعه افزون خبر نیوشناید کار خواهد بود و
 استقامت بر این و امر سینه و استقامت باین اشغال ضمیمه
 رنگ هدایت بر چهره جهانی جلوه فروغ خواهد داد
 و رنگ غنایت از دل عالمی خواهد زد و دو عالم
 و البته وقت مساعد شد بخت ببری نمود و من الله
 الملك بود و دولة الخیر فی الاولی و الآخر و لا حول
 و لا قوة الا بالله فتح شد فتح قلعه صدر از دست
 شیطان و نفس اماره نصیب با و بالنون و الصاد
 منبوه و فرامین ناظم کثیر و لاسر کرده بفرستاده

پدر با حمد آباد و پسر با حمیرا بیان گذاشته زود بروند
بفرزدان عنبر نر فرمان مخط خو دمی نویسیم
پور نظم صوبه لاسور و فرستادن به نیایب منجنان
و یوان بانجا و بفرزند عالیجا مشعل بر آمدن بر مانپور
و نظم صوبه و خجسته بنیاد نیز که با اینجا ایم دول همه
درست کرد و بفرستد حتی که والده مرحومه آن
مخلص بر پیشکم دارد گفتی نیست اللهم اغفر لهما الحال
کسی از قبیله آن فردوسی است که مسائل شرعی
بنهاند یا تعلیم نماید یا غیر قبیله این دو حافظه که اینجا
خود سالند و همین حفظ است آن محمد شاید داشته
باشند نوشته های بخشی و واقعه نگار داران خلافت که
سید فاضل و رایت و درست است خوانده شد

اما آنچه در ماده پسران قاضی القضاة می نوشتند
از صدق نداشت و آنرا علم بالصواب خلیجی از
محمد بن عبد الله بن میخا اید تعین او باید کرد و جایگز
بحال کر زبرد از با نوشتن بخشان برود و برود
تحریر محمد اخلاص بدینت مسوده دوسه فرمان
بخاند طالب علمی چشم دارد آشنائی کار هم پیدا
کرده و کالت سہلست بدگیری مایه نو کر خود مقرر
بکنند در آیین خزائنیت زر را بدیوان بکالا بسیار
که یا خزانہ بادشاهی بحضور بفرستند و پروانه دیوان
بدهند که در مالوا امر گاہ خزانہ برسد بایشان
بدهند نوشتہای نیست بزرگ خوانند شد سید
بدینت اینجا است خبرهای و خانیان میگوید بر علم

خانم نمی سید علم نیست آنچه او ذریافته از احوال
سید نبوی و تابعی حاصل آید بدیوان نبوی که
فرزند زاده چنین نوشته بر تقدیر تسکین حاصل
و دعوی غیر صحیح بحض قیل و قال چرا از شما مراده
که فقیه شود و عزیز مسطور کجاست اگر اینجا باشد استفسار
نمایند محل این مفصل پیش از زنده زاده عزیز نظر کنند
شما چون صوبه دارید بایستی این مقدمه را می نویسید
از خارج چنین شنیده شد تدبیر و فکر نمی بر
اصل بخاطر شما برسد نبوی که ضرورت است بر این
قاعده داری بخدمت قلم و کهنی از دکنیان که اعتماد و رای
شایند و آشنا بضرابط نیستند مناسب نیست اگر از
حساب فارغ شدن مهدی خان شیر و زمر را بچو

[illegible]

عریضه اگر روانه بر پانور نشده اند بشوند تا این خود
بروند یا میر احمد خان را با فوج بفرستند که خزانه و قافله
از این پاره و تنبیه پس و خاشاک راه نماید نقل عریضه
ناظم مالوا اسم بفرستند مگر بهر زنده زنده و بهر
که در سپهر و حج خزانه آمن و محی الدین قوی که زنده و در
زنده است برای تعاقب و کشتن و بستن کفر و چایا میاید
بالوا رفقه خزانه را پارسه نذار تصایف بلا شاه مرحوم
شاه تصایفیر با از شعرهای ملایه وانی اگر باشد
بفرستند فانی تخلصی از مردم کثیر بود احوال و که اسم
بامستی بود یا نه ظاهر نیست میوه کثیر اشغال چو اینامد
پاره بهر وخت آمد اما کم و زبون و کلدار در سپهر ماه
میرسد یا اینجا خوب میرسد چپ از مغز اول میرسد سبک

کدک. سه پسر شیخ خان اینجا یکی خرد و سال بود مرد
 رز که امام الدین نوشته داده و بوصول میرسد یا نه
 فیض الدین و برادرش فیض الدین در برهانپور و برادر
 بانها هم بنویسد این که اینجا اند چه میگویند رفیق
 انکیزان تنهایی موکل یله و بی سر خوب نیت و برینجا
 که موافق مطلب آنها کار شد و چه اعتماد و بالفعل
 و شک نباید داد و جانی اقامت شود پس از آن
 با جمعی بنیکا و باید فرستاد و برینجا حجت تمام
 باید کرد و باتفاق معتمد خان که زبان ان اینهاست
 و عنایت الله سبحانه که فرکان اینجا تابع اویند
 فهمید و باید فرستاد که انچه فی الاولی و الاخره
 مرا و باید که اول و آخر من
 عاشق بر حق و بر لطفش سجد ای عجب

عاشق این پرسد و وضه اللهم صل علی
 لاقالی سید کجایند اگر پائید منطلیم اگر در بنگاه باشند
 بخانین و زجک نبوی که بابد رقه روانه گشتند
 بفرزند زاده بهج در نبوی که عرضه داشت شما
 در جواب نه مان روز دوشنبه رسید حکم شد که حبس
 الحکم بن نبوی که معروضه داشته اند که اگر خان
 بهادر برسد لشکر شیاطین که اطراف حجبته بنیاد
 منظر قابو میگردند بر پانچور بروم بایه از مضنون
 فرمان جواب این سوال ظاهر است که اگر خاطر حاجت
 بنیاد جمع باشد بروید و القار خان رسید و باشد
 او را بفرستند و خود باشند برای آوردن خنجر
 و قافله حمتیاطا تا بالای کتل مندر و پور خواهند

رفت خان بها در را باز بر پا نور بفرستند از حوال
خود اطلاع دهد بفرزند زاده بجهاد و نبویه
که زیارت میان شد پس سره الشریف خواهد رفت
اگرچه بوضع ایشان مرقد نمود از نیت عقب دیوار
رو بفرست نور ایستاده سلام داد و پس از آن نشسته
چند ختم قرآن مجید هدیه بکذرائند و ثواب بخشند و
سوره یس و تبارک و دیگر سوره که در مقابل میخوانند
خوانن ثواب آن نمایند از حافظ نورالدین مرحوم
لا سوری ترقیبی که بنظر در آمده نوشته فرستاده اگر
بهین طبع سیرق خوانن شود بهتر و اگر در شهر مقیم شوند
بمسجد جامع برای نماز جمعه میفرستند باشند و اگر کاه
برگشتی نشسته بدولت میدان فقه نماز جمعه در مسجد

ایشان بکنند و زیارت هم بکنند بخواستش دارد و فرد
انبار خاندیس آورده یاز علی فرستاده است
رسیده باشد بفرزند عالیجاه و بخلقت الصدق ایشان
بنویسد و نقل فرود بخت زنده زاده بفرستد که
اگر در ایام سپار بودن در حجت بنیاد کفره در ملک
قدیم جهان فی منیکر دهند و مکرر میند
باین زودی و خیر کی در اول بوسم بر پانز
جمع نمیشد ندند توقف در بر پانز شود و نه زود
چما و نخیست بفعول آمد باری تدارک و ملافی لازم و نشد
وزود بانجا بروند ما ذوالفقار خان را بخت بنیاد
خانقیر و زنجک از طرف برابر بفرستد خاندیس میفرستیم
سیران پچیا مان بخار و بی کشتن و بستن هر چند

خسرات ارزند کم نمی شوند بر اندن تعاقب ناقص است
از رعیت آزاری باز نیندازند متعاقب فرمان حب
الادعان پسم میرسد و باز اراده رفتن بکلانند
و صورت هم دارند که شلاق پستونی نخورده اند
بفرزند عالیجاه بنی بنویسد که علاج واقعه
پیش از وقوع باید کرد و فوجی بطرف کهنایت و سورت
بفرستند خود هم اگر بتقریب شکار بطرف هر روح
برایند کجایش دارد و دیگر قصیده زمین بر سر زمین
اینجا قلعه گیر حیا و گرفتار خرسن بچه با و استماله
در پشته است بنحان نصر تحبک بنویسد که فرزند
زاده بهشت در بجهت تنیه اشقیاء که اراده بکلانند و
صورت داشتند با یلغار شافه در خاندان پانها

رسیده بر گردانید و آنها گریخته بطرف بالا پور و بر
 رفته اند و شاهپسند او و خزانة قافله که در برهانپور
 مدتی مانده گرفته بختیاریه بنیاد می آید بایستی که در بر
 هانپور می بود بجهت حال نوشته شد که تا آخر بمقتدر
 که کفار خاک ندلت بر سر ق خود از مولی و دیوان
 می اندازند و دست از آزادی و دزدی باز نمیدارند باید
 که بجهت هانپور رفته با جمعیت خاطر آنجا باشد بر تقدیر
 این معنی بفعل آید شمارا اگر در خسته بنیاد باید بود آنجا
 والا پس جاکفرا باشد زده و رفته و کوفته پیانید
 اگر چه برای بعضی مقدمات سیاست که خلاف سیاست
 شریف نباشد عرفا گفته میشود و اما چون علم قضای شرع
 مندر پس شده و علمای مدرسی و تدریس علم ظاهر

مشغول شدن اند تا بجهنم است پاز جاوه حکم شارع پروان
نی توان بخش و همیشه یک فاضلی که از علم فقه و تفت
باشد و قعاتی داشته باشد ظاهر در کچرهای یوا
و غیره بوده در اوایل جلوس رفته رفته و عیسر
نا گفته رفته و الموت قریب من شراک النعل جلع
در شرع نیامده فرماید یان جهر در کچری مقید مانده
خوب نشد من بعد بشود و بفرزند زاده بهما در بنویسد
که قصه ستار اشکار گاه مابودن و نزدیک حجت بنیاد
در انجا بالایی کو و تخانه بود بنام بت که مانند یورای
بفضل الهی انداخته شد مرهی می که مانند یور و خوش
منع شد الحال چه خبر است دیگر بنویسد که در صوبه دار
دکن بودن در دولت آباد و خجسته بنیاد که آباد

کرده این فانیست بعد از آبادی اول که که کی نام داشت
و برای دفعه غمهای و وسوسه های شیطان و نفسانی
مشق سواری و قطره و یلغار از نادانی میگردیم
و سکار نیله کا و غیره دور دست سواری اسب میفریم
و پسر زه کاری میگردیم حوض قتل و آب پاش دره
و چارتیکری و جوارا و زیارت شیخ برهان الدین و
زین الدین بالارفتن قلعه دولت آباد و ایلموره
که از عجایب صنایع حقیقی سبحانه است میکشیم چه
بامردم محل چوبی محل اگر رفتن قلعه التماس کانی
فرمان بنام قلعه دار بنفر پستیم که این بکنه را دید و حقیقت
حال نویسد و از حقایق مساجد بنا کرده سابق و
حال برگزاند ملاقات درویشی که خدمت کز ارخان

میداند اگر چه جوهر است لیکن قراض است خواستد بکند و
سلام برساند و فاتحه فایده سلامت ایمان بخواند
نظر بر کرمه اصلاح فی ذلک یعنی دعای صلاح و صلاح فرزندان
کرده میشود چون از صلب کفار اعمیا و اولیا آمده اند
چه عجب که از صلب طالحی صالحی برآید اما کشتن و
جذب اگر چه ناگاه آید لیکن بر دل آگاه آید این کار دولت
کنونی تا کار رسد به رزق عالیه عرضه داشتند
که دولت آن مجیدی بقلم طلا و دوم جمایل بخط سنا که
محمد رضا که خوش کرده بودند و تصحیح بقدر مصلحت
شده باد و چهل حدیث که این حدیث الحمد سبع
نموده یکی پیش از رفتن داده اند احتیاج لایت کثیر الخط
و دوم پس از این امر خطیر بر خطر که مسمومیت و فواید دیگر

نیز نوشته شدن مصحوب شما میر سپید با قرض و شوق
 میکند با نو یکم خاله شما که سوانح نویسی شده با بار
 قمریتاده ایم تخطی تازه از فرنگ آمدن بود باز بخیره
 کار انجام در وقت صافی و جمعیت مطالعه نماید سبب
 نویساندن است آن عظیم تعلیم طلبانیت که در خطبه عده
 موافقت نوشته که این نسخه را بسیاری دیده باید نوشت
 چون این میریت تعلیم طلبان نویسانده قمریتاده شده
 تصحیح خاطر خوانده شد و گفتیم و رفتیم و چندی جرحست
 و معصیت نبردیم ^{و اما الله و اما الله} ^{و اما الله و اما الله} ^{و اما الله و اما الله}
 قدم درین مدار انداخته حافظا اگر چه غرق کنایه
 میرود بهشت ^{و اما الله و اما الله} ^{و اما الله و اما الله} ^{و اما الله و اما الله}
 بنویسد که در پرگنه از ندول که در خاندان است موصی

که حکمونه نام دارد بهترین انجمنی کن بود و علم حضرت
بادشاه پسند نام گذاشته بودند پیش ازین بچند
سال در انجمن آفت باور رسید و اتفاقاً در تخم او یک
ورخت در همان موضع بار میداد خوب بود یکدخت
که نام آنه او دلبسند بود نیز داشت چون با اینها
خوب سرپسید منع کردیم که نیارند شما میوه داری
بفرستید و بطریق ما آن اینها را بدار اختلافه بر
اعلی حضرت درست خوب میفرستادیم بدو
امر معروف و نهی مکرر که از شعار عظیمه امور دینی است
و در بر ما بنور که محتسب مؤثر و ثنی سه چهار پشت مست
و رشید است نوشته بود که خوب نمی شود و مکرر است
شیخ است عزیز او نیافت و آخرت آمدنی تنگ

و شبهه علی آن کون روفت لکه چیزی که خواهد ماند
 و بکار خواهد آمد و همراه بغار خواهد رفت همین امور
 و این که باقیات صالحاتست میماند امر و ز خود را فردا
 رفته باید دانست شعر سعدی همه روز پند مردم میگویند
 خود میکند کوشش و پشلام فقر و الی الله به فرزند عمر
 عالیجاه بنویسد که از دیر باز مسموع می شود که در محل
 بتول سما که بعین نجشی دوم و در استقلال اول و در
 اعتبار و نسبت بسیار مقربست ظلم که روز قیامت
 ظلماتست میشود و برای ابراء ذمه بشما نوشته می
 که خوانده ایم که هر ظلمی که از عالم بشود و بوالی
 سچاره برسد و او رفع آن نکند در دیوان الی می نویسند
 یوم مقیم المرد الایه بیا و آورند بدو الفقار خان

نبوی که داود خان عرضه داشت کرده که منکر
در اینجا باشد جواب نوشتیم که زبرد دار برای آوردن
اورفته چه باید جواب نوشت جا که رسم بیشتر تغییر شده
زود جواب نویسد تا با او نوشته شود و که زبرد دار
طلب حضور شود نوشته بسیار علی بد که بفرستد
و جواب بیاورد از نوشته سوانح نگار بنکاه و ظاهر شد
که خان فیروز جنگ دیوانی خود را به پسر خود مقرر کرد
دیوان لشکر را پس کار ساخته چنان تبلیغ خان پیاپو
می باید رفت کار بر پسر داران خواهد افتاد و بطور
و که نهایت بول کرده اما سند و با و مردم متهم
ایشان پیش دست خود بکند و بعت در مقدور آنچه
تواند بکند عراضه بفرزند زاده نبوی که صورت دارد

خاندیس غنایت شده فرمان خلعت مصحوب کرز
بردار ار سال یافته و نقل این سر نصیب بد اچو کی
پاد و فرستاده شده از د پاسک مرگاه بسایه
آنچه بنجان نصر محبت که با بنجارفته و گرفته و زمین دار
که پدر آن با خلف باشد و پائیده و همیشه در سیاق در حضور
با افواج تعیین میشده گفته خواهد شد که اگر تواند آن
کافر زمست از خواب پندار پندار بگذرد فردی که
در ماده انگیزان فرستاده بود و بمطالع در آمد چون
بخشی دوم در میان کار آنها بود پیش از آمدن یون
استفاد از روشن جوانی که نبویسد با فرد و فردانش
تعالی میسر پستیم دو لک و پیمه مشکش مقرر کرده اند
لک ای سر کار و لک ای او چکا داده بورت

بروند یا از جای که آمده اند بروند و آنچه در ولایت محرو
دارند در عوض آنچه چهارزات تاراج کردند بگیرد و
منع تجارت و اخراج بکند بحد غظم عرضه داشت بنویسد
که راجه اسلام خان پیش از اسلام گفته بود که مادر
و همیشه خود را با مسلمان خوانم کرد و جمعی کثیر دیگر با اسلام
خوانند و آمد بعد مسلمان شدن معلوم نشد که چه شد
بهر حال مادر را او داد و چه طور باشد لیکن همیشه
را که بخلف الصدق شما میخواست بدید اگر مسلمان
توان کرد و پیش او باشد و در آن وقت رضی بود
میتوان برای او گرفت بفرزند زاده و بجا در بنویسد
که در بزم پنهان و خجسته بنیاد ما کید اکید کند که ستود
و بجل مطلق گذارند که بر آیند و بطرف اردو

معنی یاسید بعلجان چم نبوسید که در قافله سمر
 نیار و کیمت حال کیمت بفرزند عالیجاه نبوسید که
 نشان نامت نشان شما میشود فاضل خان مرحوم دوم
 خدمات متعلقه خود را و خانسانانی به نیابت بوجهی
 سر بر آه نمود که کویا خانه روشن میکرد و الحال باید
 که قابلخانرا بفرستند و زود بگایند بفرزند عالیجاه
 نبوسید که شما سلیقه درستی در فرمایشها دارید بجز
 زیب فریت مند و تسانست اهل کسب و تصر فضا
 و سبز انجا همه جته میباشند بالفعل از کارخانه بادشا
 انجا آنچه می آید پرکار و پیش ز رو بسایند برق و زرق
 و درشت و کران اگر چه شعیر الاکل شی ما خلا
 نه باطل اما نظر کردیم بعلیون که نایب الایه کرده

کار پیکاران با اجل مستحق باید کرد و البتّه منصب در
کارخانه دارالخلافه کینجا و فوط خوب میشد الحال موقوف
شن اگر همان طور آن عزیز بکند آنجا خوب می شود
با سبکیان نبویند که رخصت به پشاور برای اصلاح
جریان او خبر معلوم شد و هویدا است که چون مدتی
افغانان راه بکرفتن منصب زر نقد خو کرده اند او
نیز بی دلاسا و دادن زر نقد بالوسات از عهده
اینگار بر نمی آید و چون پسران بی سران از مدتی
مینار و خوشش های پیاخواسند کرد و ما چندین
پیمیتی توان دید و شنید آنچه تا رسید فتح الله خان
بهاور تواند کرد بکند اما بعد از رسیدن خان به کور
باتفاق و کوشش مال متبینه بنیه آن به بران لازم داند

خان بهادر آفتاب سرکوست آنچه توان کرد زود بکند
در قیل و قال ظاهر شد که باطل نه زبان مایه استخوان
میت را بشهد میسر پستند چنانچه روح پر روح میخواستند
بفرستند از ملاحظه خوف و شجرت نتوانستند عمل
آور و بقیه یقین میسر شد کشت نظر بر یکان بدن میسر خان
محرورم نیز شد از خواجه پیرایان او که نوکرند پرسیدند
میگویند که بحضور قاضی القضاة که در دارالخلافه
بود و امجد خان میت را بنجاک سپرده اند با امجد خان
بنویسد که تحقیق دفن در مقبره مادر و پدر او و حضور
شما و قاضی شمس بنویسد اضافه که پسران روح الله خان
مروین برادرزاده های خست یافته بعرض رسانند که کمی
آنچه بشود بجهت و در پسر بنجر خان از باب طلب عایتی

داده شود پس منصب داری که در ناله سفر بخبر الله بنا
 غرق شده و داماد میر نور الله اصرار است نه پستی
 منصب یافته در همین مجال جاگیر بدید که تعینات کوایر
 شن و بسکه و آیین اینجا آمده مچکا داده مندر نقل
 آن فرستاده شد از فوج از نه عمل نه آبادی می آید
 نامر خان پس نامر خان پناست واقف و دکنی
 خونی و بلا خط دارد اگر بطریق سابق خالصه شود و این
 بادشاهی باشد پرکنه آباد می شود و عمل هم از حال شاید
 بهتر شود آنچه بخاطر او برسد بعرض رساند خبر مکرر خان
 صیت با آنهم شوق و ذوق فی التاجر و التوسل
 آفات اگر امسال برود زرخیرات نیز برسد و والا
 دیگر نمی رسد تاده شود جواب بطلبه شعر این کو

فردا که من را با که شت دو فرد و فرستاده
یار علی رسیده باشد پروانه دیوانی بنا کند یکد بر
استیصال ز کمران قاتل پیدا بوالقاسم پانی پته
مرحوم که فاضل و صالح بود نوشته مصحوب کرد
بردار بعضی پته جواب نشان مغزالدین بهادر بوسیل
نوشته داده باشد که بموکل خود بنویسد سیدی
قاسم بنا ناظم و قاضی بمنزله اگر چه تحسیر شده اما لغز
یعنی کشتمال لازم هنگام تحریر از نوشته پسر ضعی
از میان کفر محسره سوید گشت که بودن فضل
اجل پیش عالیجا خوب نیست با وکیل هم از راه
دوستی که بفهمد احوالش و تدبیر آوردن او از اینجا
اگر مشوب و نباشد تسهیل نماید والا ^{نتیجه} ~~تسلی~~ العلاج

خودست و اگر چه فرزندان ذاده یقینه نیامانی دارد
اما بطریق مشورت بخط رمر استفسار جمیل که نیک
وقت است بکنند بفرزند زاده نویسد که کار ضروری
که در خجسته بنیادست نیست که تالاب کلان پرستو
سابق مملو و پر آب باشد و کل ولای از میان تالاب آورده
شود و محرمان خدمت کمرار خان معمار خان آنجا را تکیه
اکید بکنند و آنچه برای اینکار سپهر انجام باید داد از
مزد مزد و روز برای اجره و غیره از بیوتات بادشاهی
بدانند کل دل پاک نشه پنهان حیف با وقت چون
سیف بند و البقا خان بنویسد و نقل فردنجر سرتیبه
که مکرر از او پنهان کفره رسیده و خرمتمل صدق و
کذب می باشد بجز حال آبی می بیشتر مانها و بر بخشاشد

بهنر از آمدن آنهاست اگر نبوید جمعی بهبادر که بهفریم
و او با فوج بر سپهر پسران بی سردار از نزدیک اردو
برون سپهرون برو که هنوز بارش و طغیان دریا
زیاد و نیست بهفرزند زاده نبوید که خبر روانه شدن
خزانة برهانپور با خان عالم و حسینک سید تقی که بخت
بنیاد امن باشد باید که بی توقف روانه احمد نکر بکنند
که از بجای ما می آیم و چون مردم محل بجهت در که می
آیند بودن مغلخان در آنجا ضرورت من بعد او
بخت بنیاد نخواهد رفت تا احمد نکر شما میرسانند و باید
مسوده فرمان بنام داود خان بکنند که چون کرد
با یک حیدر آباد و دخل حیدر آباد است بهفرض سید
که او کھارنا بکار از حد و خود برآورده از آنجا که

سنوت و رضا پسر و پادشاه را با دشت شتر و ناس
ناظم از عهد و تنیه و اخراج آنحضرت بر نیواند آمد خود
رفته پتینه بخند و به بند و بر آورده و بجای خود
مدت که مبلغی که از صرف خاص مندر زنده داند برای
خرید مطبوع می یافتند نمی باشد و اطلاع بر کیفیت زیر
بجای می رود و معلوم نه الحال طبع سر روز و خاصه و
با آنچه مردم میدهند از کیفیت ظاهره چون زیر
از پسر کار با دشناسی می باشد مخلوط و مشکوک است اگر آنچه
برای خاصه انسان میشود از وجه بی شبهه یکم شده باشد
بهم در صورت دوسه موضع و موضع که با ایشان
از انتقال جدا داده شده باید که تحصیل آن بعد
شیخ نور محمد با ویکری شود که محصول بطریق مشروع

کرمه شود تفصیل این مجمل نوعی که موافق سلسله شریعی
و احتیاط مری شود نوشته بفرستد عرضه داشت
فرزند زاده و بخت او آمل بود بعینه باین نوشته فرستاد
شد که خوانن بفرستد و بان نورالابصار شب
نوشته بیار علی بدید که برعت برساند بنویسد که
عرضه داشت اول که از فردا پوز نوشته اند ز سیده
عریفه دوم مثل تراخت بهادرانه که شاید اینامی حسن
این عاجزان کرده باشند شب جمعه پست و یکم رسید
و موجب فرین نه او ان کردید فرمان متعاقب
انشاء الله تعالی می رسد شکر است که خداوند
چشم بد و در لاجول و لاجول و لا قوة الا بالله العلی
نیت بکشت از نیت و نیت نیت که باذن جناب
در لاجول اگر در ملک پور و پس حد برار توقف بشود

بناشت

شانوانند باز در آمد خندان و قافله را بختیاریه میاد
بفرستند بفرزند زاده بنویسد که سوره مجادله تموی
در سفر و حضر و در خو و بختند و به نصر تحکیم حامل
داده میشود و بنویسد که در قتال و سفر هر پسر رو
بعد از نماز فجر فرض البته میخواند و باشد که اگر عظیم
دارد اگر و محض معافی تحت اللفظ خوانده شود
نفع پیشرو الا تلاوت کافیت حبیبی الله و کفنی
فرد سوانح دار الخلافه فرستاده شد بقاضی حیدر
بنویسد که آنچه مقرر شده و معمول گشته است
که پوچه شرعی مجبوس نشود الا آنچه کوتوال برای
ضبط مورفع سرقه و نا امنی نظر بر فساد زمانه و حضرت
شارع علیه السلام در باب سیاست برای لایه منوط

باشد از نوشته شما سخن باشوی کو توال که معزول شده
خاتم نوشته حقیقه را مفضل نویسد مایتم نه مایتم
نمایند مایتم ^{و الله} که راه غفل کردن انسان از راه
عداوت نمی بیند برادر دوستی و بهانه ثواب بسته
کرده کار خود را میکند و الا ز در پشنگ و کل خرج کردن
ممنوعست حتی مساجد و خانقاهها که چندان محتاج
الیهانیستند یکم مغفوره معصومه مرحومه که پاک آمد
و پاک رفت و فرط شد برای والدین محتاج باینهاست
استبندید که فرزند عالیجاه نوشته بود که بسورت
آورده اند و تصدی نکاه داشته حکم شده بفرستد
فرستاد یانه اگر خبر نرسیده مکرر نویسد با انجام یا با انجام
که بفرستیم بعلیخان نویسد این مرتبه بخت به بنیاد رفته

۱۹
باتفاق امانتخان بنیاد قافله بسیار مجتهد بنیاد
می آید ساد و امانتخان نبوی که با نصف جمعیت
برود و تا پاریس آمده بجای خود برود و درینولایکما
سازی آمده از پیش یار علی بطلبه و عنایت الله حراج را
که فی الجمله و قوفی درین کار دارد طلبیده امتحان بکند
بدقت دقیق درین کار اکثر مدعی کاذب دیده شده
طرفه صحیحی در اجیمیر میان شیخ مخدوم مرحوم و محمد
علیخان خانسانان گذشت آخر مدعی کاذب ظاهر شد
بخشی و واقع نکار لاسور از جمله مجتهدان عشیره
و دوناظم متعصب آن طرفه شکل مثلث شده علاج
واقع پیش از وقوع باید کرد بدست آویز صنعتی و
پیمار که اینجا داشت و بجهانه خود را با نظر فکشیده

پسر شکر الله خازن بحال باید داشت و با و سالیان به
 کرد اینهارا او خوب میداند منتخب نشان فرستند
 زاده بهادر بهر پستد و برین این جواب آنچه نوشته
 شده ارسال دارد و با ما نتخان در باب بند حرف زده
 باشد چه میگوید رفتنانه مدعیان پچار و حشر الله
 و الاخره مبلغی کلی دعوی کرده چلکا، ثبوت داده
 از یار علی بگیرد و کر زبرد و بهر پستد از پسرانی که اینجا
 پرسیده نوشته انکار و اقرار بگیرد و اقرار است
 و از منکران وضع دام از پسران غائب که بدار خلفه
 و غیره گرفته اند بناظم و امجد خان بنویسد نقد
 تقدیر است و الا بنویسند که دام وضع شود
 کل من حیث فان حقایق کامل بنا بر یحیی و باز

ناظم و ساده لوح دیوان خوب کشف نبود و پرده از
روی کار برداشته نشد چون ادوگیری و حکمت علی
و سلوکی با همه داشت پوشیده بود چنانچه رضا
جو خان هم خبری با وجود شعور و وقوف صریح
در ایام حیات و بعد ممات ننوشت و کفایت ماسم
در شرح مقرر می شود میگرد و راه جاری بود
و افعالبان بسیاری نوکر بادشاهی بودند و از خزان
سرکار و از خود و از زربالاد پستی میداد و حال از
فرزندان غنی نیز پیشانی آید و مناسبی مانند و
تفصیل انمقدمات از جرمای شاه راه و این بن و بکیر که
از رضا جو خان مخفی نیست مفصل نوشته بکیر و احوال
دیوان مرحوم و پیشش و دیوان حال که مغرول شد نیز

استفسار نماید و نوشته بفرستد که فکر پرده خست او شد
 الله تعالی کرده اند اگر چه دیوان حال است و درست است
 اما چندان اطلاع بر مقدمات آنجا ندارد و الضمومات
 بقیع المخطورات فانه سفاهه من مان فرمان عاصی
 بر معاصی و نوع می باشد بیاضی و ثبوتی و بیاضی چشم
 و و چشم برای مسلمان بنام کفره طغر از طلا و شکوف
 مقرر است مقرر کرد و او رک بر بیاضی و محسوس چهار گوشه
 بر ثبوتی طغر این مسلمان بسمه و آیات قرآن مجید مثل بر
 پند و نصیحت در مناشیر کفار نیست بنا بر ادب
 این حکمنامه بجای پروانهجات بهر خور و بشیخ عبدالباقی
 و جواب نوشته باین فانی سلام نبوسید و استمدعا
 دعای خیرت خاتمه و آسانی در امور عاجل و جل سیم

بالبحال بکنده خود را بسیار و پیشمار مقصّر با وجود نزدیکی
 اجل و مقعد شدن یافته میشود و کاری جز خوردن و
 خوابیدن از دست بر نمی آید برای کرناکت پیاپور و قوچا
 امتیاز که تا حال نوشته نرسیده و وقت کالیف
 بحیف میکند و سر حور ارینی شاهد رک بطلند کر زردار
 روشناسی میر اسمعیل نام فرمان بینه زند عزیز میر و
 بدیوان نوشته بدید که از مکتوب او انسداد راه طاہر
 و آن عزیز نمی نویسد که خلاف به عرض رسید و آن
 روشن ظام بر ایشان چون پوشیده است و عده
 اخلاف شاید نبوسید بهر حال جواب سانی کافی مصحوب
 کر زردار بنظر پستند و از نوشته آن اغراض می شود که
 بنفاق و اغراض فاسده تها نه داران عمل می آید ^{لعل}

آنکه بسیار تاخیر شد برای کرناکت بجا پور فوجدار باید
 بهتر از امانت خان که همیشه دو کار را خوب کرد و نظر
 نیست بجای او هم کسی باید آنچه بخاطر او باید نوشته
 بفرستد رستم چک در جواب چه نوشت جمشید خان
 کاری دارد و با نجانی توان نرسد و فرزند عزیز هم
 بختیه بنیاد خواهد رفت میر سامان همراه باید از مهر
 برادر یکی را بفرستد وضع حافظه عصمت و زوش
 مشخص شد بسفیان نبوی که فرزند زاده بر خور
 حسب حکم او را برای چکوری طلبیده بود او در جواب
 نوشته که بسبب پریشانی و شوخی طلبه از آن
 بندی نمیتوانم از قلعه برآمد اگر ده پندار روپیه
 مساعدت مرحمت شود بایم منظور شده مبلغ مذکور

مرحمت گشته از پیش فرزند زاده بهادر بکیر و که ما پیش
 ایشان میسر نیستیم و زود بخدمت آنوالا که آمده ضبط
 قلعجات آنجا بکنند محله خانقیر و زجک که مفت قرار
 از خانه خود نمود و توپ بکنال و شتر نال و کهور نال
 و همه چیز آنقدر که باید بل نماید سوای آنچه از سرکار
 بادشاهی با او تعیین است دشت چراگاه که مضامین
 می یابید زربار ضایع میکنند و بی مصرف صرف
 می نمایند آنچه در کار بود ساختنش خود ساریت مصرع
 اندکی ماند و خواجه غره سنوز پست بیچکس نیست که
 در مکر دل خود باشد و عمر مردم همه در فکر تنگ میکند
 مضمون منبر مان در پانچ عرضه دشت در جواب
 فرمان در باب انتقام فاطمان احمد پیک خان و گرفتار آنچه

برده اند و تحقیق محله ها و امكنه بی مهابت از باقی یک
مدار علیه و سپه اول تمحان شهید مرحوم پست فاش
آنچه او با اتفاق خوشحال نوشته داده از نقل نوشته
آنها معلوم خواهد کرد باید که در این کارستم تاخیر و تعلل
نما کرده بدستور برادر مرحوم خود بنی همت از آن تقدیم
رسانده فرزند زاده بجهت در تعاقب آنکس و نه بی شک
از تشرار واقع کرده از اراده رفتن بسورت باز داشته
تا ملک پور که سرحد صوبه برار است زوده زوده آورده
و بالا پور فرستاده و اگر آن عمده عمده ازان
طرف میزد و بنیعی می یافتند بنصه ظهور جلوه کر
نکردید و محاصره قلاع و تعاقب جمعی که اینجانب
و خسته بنیاد پریشان می شوند به بند های رکاب

ظفر اثر مقرر میشود. بفرزند عالیجاه نبوی که نوکر آن
سرکس در پای و مرتبه خود باید دشت بریک کس عبا
و اعتماد و کار بناید گذشت و از احوال همه با خبر باید
بود بخشی دوم را که در حقیقت دیوان وکیل مطلق است
اینقدر استقلال دادن که هر چه او و متبایان و بکنند
کسی یار و مجال اظهار نباشد چه عسی دارد دنیا بسرا
و آخرت رسید جواب باید گفت ^{پس چه چیز بزرگتر از این} **فَمَا أَصْبَرْتُمْ عَلَى**
الْبَارِ جواب نبوی **لَا يَلِدُ غُ الْمُؤْمِنُ مِنْ حَسْبِهِ وَاجِدُ**
^{نیز که این شود مؤمن باز سواران} **مَرِينِ رَاجِعِ** ^{و در این} **سَابِقِ تَرْبِيتِ حَضْرَةِ** ^{و در این} **صَلَاةٍ قَطْعًا رَاضِيَةٍ**
و بشنان اسی اینها کوشش نمی اندازد و مهدیخان چون
پیش منصب و عرب است ملازمت کرد و تحقیقه جمعیت
معلوم شد محله نموده بود احوال از حساب ایام حدت

بکیر و تنگ بکیر قمارها از میان نرود و بداروغ
 کچهرنی نیست تا کید کند که ز ریت المال است و آنچه
 مقرر شود بعضی رساند حافظ آمد و نوره الرحمن خواند
 خوب خواند الحمد لله اگر چه جوانست و ضرر سال اما
 حفظش خوبست وضع او و شومرش مایه و روزانه
 مقرر کنند و شومرش را پیش خانه زاده خان بهر خستند
 که بحضور بیاورد و آنچه یافته اند بعضی رساند همیشه خان
 فردا انشاء الله تعالی رخصت بکناند و مطابق
 ضروری او را بعضی رساند و سپهراول برده چکوه
 برساند تا خان عالم پیش نرسد زنده زاده بیاید و شیر
 بنر کوکاک و متعلقه خود برود و سزاواران بید فرستاد
 وزیر که آورده باید طلبید در دنیا کار آخرت باید کرد

۲۵
که مرزعه است از میرنجشی خود پریشان نمی توان بود
او با جمیعت بلکه مطلبی نخسم با تاینیان میرحدکم از
ضابطه باشد می آیند باری بهتر ازین پردخت
حال خود باید کرد و دیوان البته باید کرد و خود از عهد
بر نمی تواند برآمد همین بخت و پشت بام و
انچه در کار بود ساختنش خود سازیت که مشوکار جهان
ساخته می باید رفت ^{و اما الله را جعول و}
طاق کنیجا خانه باف مشروع دارالحکومه که پیشتر میشد
و کفوطه از کارخانه مذکور بنزد علیجاه داده شد
با حیاط بفرستد برای نمونه است در احمد آباد سازند
و دیگر تصرفی که توانند بکنند که کارخانه این بچکار
بکار نمی آید و کاری بنیامدار و عاقبت بخیر و ایمان باد

جامه و نیمه شکاری برای خود بکند که انعام است
 و السلام قال عمر بن الخطاب العبد المذنب
 عذبت انما جعلت لعل الله تعالى يفرغ الغسله في قلوب
 از وی جز این نیست که خداوند بزرگوار این غفلت را در کوفت
 المعنا و کماله و توفیق او از من خسته اند ازین معلوم شد
 بنده جان برای بگویند از تیرس
 که غفلت هم نعمت است و ان نعمت را در این عالم
 و اگر بشماردند نعمت خداوند
 شخصی را بدیوان بکالابر نگارد که با ناظم و معینان صوبه
 شرف و انبیا از او
 حسن سلوک پیش از پیش نماید و از خلاف آن محترز باشد
 لا عقل کا لیدر از این چکوری و بکیر خن خبری میسر
 نیست و مانند کاتبان
 شاهپسزاده بسبب طغیان در ماهانه خود رفت و نه
 فوجی فرستاد حامد خان نیز همچنین چنان ایات با و شاه
 با نیجار پسیده اگر باید که مک یا فوجی فرستاد بفرستیم
 و اگر قلاع مفید مقتصد بتصرف درآمده و حاجت

نیست خبر و التمام باب لام محمد این ظا سر جاگیر
 نیک ^{و تا مگردن و سلاسی از نقائص}
 ندارد اگر خواهد جاگیر قدیم والا از پاسبانی بدید
 آنچه از عمل فوجدار معزول موات نوشته بود بمطالع
 رسیده تا حال بعدی او بعرض رسیده و احضار
 انماض مناسب و رسول عنه و الله الحق ان تحشاء و لا
^{و پسید و شد از دو خدا سر و از تربت بکنیک تر رسید از دو}
 تحافون کوته لا یخلف و اصلاح ذاتین خبر شش دیگر هم
^{نی پسند از مدت نیست}
 است که وزیر خان دیوان کابل سرکار ایشان تابحال
 حکم سهند و پسر شش نیاب در سهند و معتقد خان
 مخلص خان مرا آباد و پسر قاضی فوجدار پانی پت با سرد
 بیک خب بخاطر آورده فردا بعرض رساند ^{اگر خواهد}
^{الله تعالی} بشانم زده بجهاد بر تا کید تمام نبوی
^{خدا تعالی}
 که خان عالم را با یک هیپنار سوار کوکی زو و بفرستد

عوضخان کرز بر دار با فتح دولت قول سزاوی نموده
از دریاها بگذرانند قول بساید و عوضخان سزاوی
انصرام کار سماجی باشد برای میرجلیل عالی که امیر
الامرا متعلقان او را در قید دارد و او را پناهی ساخت
بخشی دوم بدیوان بنگاه بخشی نویسد که کرز بر دار
بامیرند کور برای خلاصی اسپتر و آنچه گرفته رفته بداد
و ملاحظه نواب بکنند که ثواب باقی بهتر از فانیست
بفضایلخان بگوید این سپیم مندرس که خانسان و
بیوتات تصدیق بلا تصور یعنی بدون علم بر موجودات
خزانه کرده برات عاشقان بر شاخ آسمانی نویسند
بر طرف بکنند اگر کرز باشد نویسد والا اندر حضور بهتر است
بالفعل بر آورد این قلعه بعضی رسانیده با دار و نه پیش

شما زاده نفریستند که با او رساند و برای بنیاد شایسته
 نام بی پدر بشما زاده اند که بنویسد در عریضه فرزند
 زاده بنویسد که آنچه خان عالم گفته که اموال متفرق شده
 بی صلت چه پس نداشتید و تصرفت چه متفرق شد
 چون خانم زور بسیار علی نوشته بود که زور بسیار تصرف
 شدن نام او نوشته شده بود حساب مهدی خان و
 وصول باقی و جواب دیوان پسند چه مقرر شد بنویسد
 خدمات روی میداد مالی و غیر مالی برای قیام الرجال
 بکس و ناپس باید داد و بجز حال حساب نباید داد و فکر بر
 اصل زور و زور و باید کرد این بسیار دیوان قاضی زاده
 بود تا در دیوانی صورت چکیت برای یوانی همین بود
 منعم خان که و کیست بنفرستیم و پدرش وکیل باشد

رکاب دیگر هر چه بخاطر او برسد بنویسد بزرگوار
 و پستان مکرز نوشته بدک بفرستد که ملک بادشاه
 و او ناظم بند را بن بستم رفت پشتر از پشتر خرابی بولایت
 میشود مقصد میان نوکران ایشان اگر سخن شنوند زو
 زو بر آرد و یاد قلعه بند کند و رعیت او لاسا و
 استماله داده بطلبه و قول بدد از جانب دیوانه
 که در آنجا باشد با و ناکند کند فوج داری بچین جان
 که صوبه دار پچا پورست میشود برای کرنا ملک بارادر
 بوده اگر زیاده طلبنی کند خوبست مصیبتی که اجر
 دارد مصیبت نیست ^{برستی که ملک است هم و نامی و بار کرد و ناکند} _{برستی که ملک است هم و نامی و بار کرد و ناکند}
 کمتر بترسک بار ترسه سعدی است روز نپذیرم
 میگوید و خود میکند کوش به پیدار بخت بهادر

بنویسد که فرمان بنام شما صادر شده که فسخ عرو
 تعاقب و سنا و را میزند کرده به نیت باید که بیاید و بدست
 سابق کفار اینجار تهنیه بیه نمایند باید که زود بیا
 و بموجب فرمان عمل نمایند ظاهر این که را و شما
 نیست عارف خود و غیر عارفست بکتاب که توان گوید
 که ضبط خانه و بهی ضرافان کرده مثل خان بخت ادر
 که خانه پستد عضف را در کو توانی خود ضبط کرده بود
 بکند نوشته محسن را بفرستد اینمرد نوکر خانجهان بود
 از پسرانش هم میتوان پستد و محمد مورخ هم پستد بنویسد
 که تجار بند زماشن بسیار دارند و اما حال چیزی
 ننوشتند با وجود که مامور و واقعه نکارست مفصل
 بنویسد و از حقیقت عمل دار و غار ما دیا تو تان و

کیفیت احوالش که اکثر در بند می باشد از قرار واقع
بر نگارده چون چند ابد و خان پیش منصب و کمال طلبت
برای فوج داری کرناکت پچا پور بهتر از دیگر است چون
از صوبه داری بفوج داری تنزلست اگر جمع تواند
کرد اولیت لیکن فاصله بسیار است بفرزند زاده
نبوید که ده هزار مساعده بسنجان او عوض سیکان
کرز بر و ار را که همراه خانعلیت بفرستد که او را
بچکوری بیاورد و الا از راز ما گرفته بفرستد و بطلبند
برای کرناکت سنجان پسم خوبست و بجای او و رستم
چک یا مغلیان اگر چه او هم کرپنه و میامانست
یا دیگر آنچه از تصرفات و املاک و عمارات و باغات
و متول قاضی اراخلخاند از واقعه نوشته امان الله

۲۸
میر عمارت آنجا ظاهر شده بود و نقل احکامی که از آنجا
درین باب فقه و قاضی معزول گشته و قاضی جدید
منصوب شدن و درینو لاهیه چه قاضی القضاة
عند الاستفسار از املاک و حوایلیهای قدیم و جده
نوشته پیش آنمتمد فرستادیم همه را بغور مطالعه
کرده و بقاضی جدید که موافق است بنویسد که همه
موافق شرع شریف و اسپیده مفصل و مشروح بنویسد
که املاک سابق صحت و بعد قضای از اختلاف چند و
بچه قیمت مدعیان که دعوی منع با کراه و جبر و خوف
و ظلم می نمایند کیستند و حق بطرف کیست ^{تعیین}
و لا محاله از نوشته قاضی القضاة نه اقرار و نه انکار
در بابت یکره و میگوید
طاهر مشیو و بلکه رعایت پسران آنها را متحی و ماموز نوشته

و گفته ایشان معلوم و قاضی فقیه و دیانت دار و پیریز

پہمشت و لکن فیصل انار و مقولہ بنی معصوت

وینکس اوردی است بدی

در مانع عرضه دشت صلح خان

بہادر مسودہ فرمان مشعل وصول و تحسین و آفرین

فراوان آنچه بصاد خاص سیده و غنای خلایع

و غیره بخند نقل عرض می کند که در ماک کوک مک کردن اعتبار

بفرزند عالمجا نوشته نفرستد و بی انوون مسوده عرض

حکایت نوشته باشد که شمشیر و شیطانی

دشمنان خانجی در خانه و در کوه و حارمی ساری اند

الشيخ أبو بكر بن محمد بن علي بن أحمد بن الحسين بن علي بن أبي طالب

مقتضی علی کرم اللہ وجہہ فطرتہ روزی فرمودند

...

که من چپ که با سچا پس نیکی کرده ام مردم تعجب
 کردند فرموده اند ان ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{الحمد لله رب العالمین} ^{والصلاة والسلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین}
 عرضه داشت بکنند که مشکش مسترد ام پسنگه رسیده
 و داخل سرکارش خلعت و حمد مردم وضع در فرمان
 نوشته شده بود مصوب آوردند پیشکش فرستادیم
 مصوب آمد فهمیده کم طمع نبهرتند که وضع او را
 سم در یابد و بطریقه میباید و باید را و کرده بود
 خاطر از فساد و خلاف طریقه ابا جهم بنم ما و از هر
 شدن جمع نماید نظر علی بن ابراهیم نیابت ناظم متوفی
 کجرات که خدمات در آنصوبه دارد در خست آنصوبه
 کردیم اگر برای فوجداری جو سپور و مرتبه تعیین کنند
 چون نعل سابق آشناست بکنایش دارد و خدمات

اورا بدیکر آن تحسین انصوبه تجویز نماید و اضافی منصب
 در خور کار بدست تور مقرر کند بر عقل قلعه دار ^{نومان دار گردان}
 اعتماد نیست در نیوقت که تشار کفره آن طرفت تغییر
 و تبدیل مصلحت نمی نماید باید که مذکور این نشود و او را
 تویج کرده امیدوار فرستادن یک هزار مچس
 برای مساعد و طلب احشام لغایت شعبان پسنداران
 و سنگ نشان ^{سند} راه خان بهادر باید کرد و اگر البته
 باید کرد و مصر باشد تند پیر و حسیاط باید کرد
 بفرزند عالیجاه نبوی که از واقعه آنجا طاری شد
 که هدایت الله نامی نوکر مهین نور خلافت با آنجا آمده
 برای کارخانه فرمایشش آنچه خواهد اقبالی کند و برو
 پیغام زبانی از مرد فصولی شنیده شده که آورده

صدق کذب محمل و الصلح حمر الخمر ^و اولاً و آخراً
راست و دروغ احتمال کرده اند و بی شکست همه عمر خدا را در اول و آخر
و باطناً و باطناً ^و بی پرده اسوغاتی نیز مصحوب و مرقساده
اما داخل واقعیت بنجایان تجارت غیر محارست محض
بخط خود بنویسد که دوستی عرب محض دوستی است
او پس جان و تعالی که پایا نمی شود که بیست خان و ساکنان
بلد و طیب و صحرای شیرین خرات بسیار برسد اما
مانع و فاطم وصول معلوم اگر توان تدبیر کرد که
مخفی بقلم شرفا بنمخت برسد و بمصرف صرف
شود و بنویسد که نه تساه شود و ماچند باین طریق
که تا حال آنجا عمل شود و توان گذرانید و تحمل کرد و جواب
زود بطلبد پیش ازین که ممخت پیش نماند بود و در دار
اتحلاف بند و بست و نظر بر مدال و مخارج بدقت تمام شد

رفته رفته از دست همه رفته باید که مخارج از دست نه علیحضرت
زیاد نباشد الا با شئ الله بصورت از خزانه که بعد از
مدتی به بنگاه آمده سه لک برای احشام قلع درخته
بنیاد گرفتند خواه نخواهد در بنگاه هم مبلغ خطری نخوا
گرفت با نیاجه فت در میرسد و سه لک احشام را پسر
خورد سال منصور خان تا چه کند باری به پوتات
انجانبوب که فهمیده صرف نماید و بمصرف رساند
از منصور خان چشم برسد که چطور با احشام خواهد رسید
علی هدایت بنگاه و غیره باز وجه امیر خان پیش او رفت
نقد و جوهر بسیار خوب بسیار مانده و صیغی بخشی دوم است
و عقیدت خان آنجا است ضبط اموال میت مال هر طوب
داند بکند و اسلام مدیت که فضایل خان گفته شده

که ترجمه عریضه حاکم انجمن از نوشته از پیش خود منظر
 بگیرد و ما را با نخت کاری جوئی نیست و آنها برای تجارت
 خود محتاج و طلبکارند و ولک و پسه با آنچه بخشی دوم
 مقرر کرده بودند میبایست دادند و شاید چیزی دیگر پس
 باشد مرض قلب کم کسی باشد که ندانسته باشد آفریدگار
 امرز کار با صلاح آورد و به بخش فایده عفو عفو کرد و بخش
 پس بوی و آفرین بخشید و بزرگوار است
 مبلغ کلی از مان بیت المال پسران امیرخان محرم و م
 و فقر استیفا نوشته بگیرد و مضی مضی محال روح پر وقت
 که انعام شود و نهایت بیت المال هم مهمان نقدیان
 موش خزانند و سواهی تورانیان سپاسی که همه
 کاره اند نقدیان اجاگیر باید داد و شاکر و پش پکا
 بسیار نو کردند که بهیچ کاری نمی آیند فعلی با ساز و ماده

فیل خرد و تلای فیل بر بعلیجاہ دادہ شد از مشرف
 فیلیانہ محمد این دروغہ رخوت فیلان گرفتہ
 فرو از نظر گذرانیدہ بسر و فیل آسودہ و سر بہ
 دانہ و کرنی و آنچه مقرر است بحضور خود خورنیدہ با حیات
 بسر و بخا عالم تا یکہ کنند و امان اللہ خان نیز جواب
 نشان سر زند علیجاہ زود نوشتہ مصحوبہ کے زبرد
 بد اچھ کی و قتل یا علی بدید کہ بوعده برپا نہ برین
 تقدیر خلف الصدق ایشان بنسبی و بجان بود و صلوبہ
 مالوا مقرر شد کہ ملازمت والد ماجد خود بردیا
 نزد ابا بر ماہنور کردہ رہت بنسبی برود و حبشک
 کہ عمدہ کو میکان ہما ہانت با خود بسر و دیگر از تو
 و تو بخانہ ہمیشہ چہ باید از پستقر الخلافہ پکروفرمان

نوشته میشود و نوشتههای سابق را بنهر پستند که جواب
 گفته میشود و انسا ^{بفرستند} ای ^{بفرستند} بفرزند زاده و عزیز بنویسد
 که در پر کنه مصطفی با و چو پرا که در جا کیر شمارت ظاهر
 چشمه آب کر مست که سندان می پرستند و مسلمانان
 که بیمار می فالج دارند در می آیند که علاج این مرض است
 و اعتقاد دست مثل کفار دارند کان کو کر دست و حاص
 دارد و بکار ساختن باروت می آید باید که بمر کار ضبط
 کنند و آنچه بر آید از کو کر و بانیر و بر بان بوز بنهر پستند
 و کفار را از محافطت و نکاسیانی آن منع کنند که فرزند علی الح
 در کو تره چنین کرده اند نوشته سید قطب که کنی آورده
 بود و خبری نوشته پیش او فرستادیم بخشی سوم باقر خان
 از فوجی که بنزدیکی رسید و با همراهان از سوار و پیاده

روانه بکنند و دو ماهه مردم سه بند می با و بیارند
 که دین و چهره کرده و ضامن گرفته بدید و با خود ببر
 و حسب الحکم یا قوتخان اگر زبرد و ابر و ده سپه اولی کرد
 رساند از لا و نعم بقاضی چر پیگیری و دین باب گفته
 نشد و الا اینکه خوبست چون در ساق باین خرمیات
 نمی توان پرداخت چندان اهتمامی دین داد و نمیشود و
 مند و پستان خود ضبط آن شکل اینجا شسته و خلا
 بکنی گفته ایم و کسی دین باب بعضی رسانند و قاضی بکشت
 این خدمت امینی خرم اگر بیار علی شود خوب خواهد کرد
 محمد اخلاص قابل خدمات حضور است کمی چسب کم کم بجا
 خواهد شد و از پریشانی هم مساعد بر می آید و در صورت
 بخالاکه از زانی و فساد وانی فرو نهد تمام خدمات

ست و اسلام افتاده و طشت چینی که فغفورری و
 پای تخی است از زیر بساط محمد امین خوشبوسه سارچینه
 ناشناس آمده بود با اسپا بلق که در بندر بهر کار گرفته
 شده و اسب خوشن ترکیب خوشترنگ لاق سواری ایشان
 و خلف الصدق ایشانست فرستاده شد بفرزند
 عالیجاه بنویسد و همراه بدرقه و اسب مناسبی که با حیات
 بیرون بفرستد سلطان یک منصب و از بابر مانپور
 خوبست از اینجا پیشتر خلف الصدق ایشان با حیات
 برساند عریضه سرزند زاده با نشان عالیجاه
 که با نوشته رسیده خوانده جواب بفرزند زاده
 و عریضه بعالیجاه بنویسد بوالد ماجدشان بنویسد
 که از روی نشان شما چنین ظاهر شد خوردن انار

دانه دار را ندان باید ^{که بوقت مفقود شد}
 اما حرص را علاج نه باری ناز جو و سپور را نصف خود و
 انار بدین بهشتا که از راه چلیبیر می آید نیز نصف متصرف
 شوند و بخلف الصدق بفروستند عین ضا و مری
 و بجاست بفروزند زاده نقل بفروستند بدو انقار جان
 مگر نوشته بداک به بد نویسد که شما احکام نظر بر
 اخبار کفار مختلف فقه اما الحال که من بزرگ زاده
 بهادر و فوج کجرات بکومک بکلان و سورت رفته
 و ما مور شد که تا آخر انقدر از خبر دار باشند
 و نجابتان هم پس از محال فوج داری خود خبر دار است
 بودن شما در اینجا ضرورت بجز دو وصول این
 حسب حکم براسی که اقرب است باشد بخبر بمانند

۳۲
که محاصره را جگه و تنبیه کند و بی سرو سپه دار
لازم است و وطن کجاست پس ولایت در پستی پور
لازم است بزرگ دستخان بنویسد که ضبط کند پر کند
بجای که مهین پور خلافت در سخاوت ایشان بداد می
باید که بغیر حق و سخن حق هیچ خبر و بستی نباشد که حق
حق است و باطل باطل چه جای هم وطنی محاربه
باید که همه یکسان باشد الدین النصیحه بارگلا فی بر آدمی
زاد و خداده اند و بدست ایشان هیچ نه و معتمد رسول
در جواب حلی محمود پوره که به پیر محمد تفتی خان تعلق
دارد وکیل بود خود بنویسد که چون با و عالیجاه در
خیمه میگذرانیم بهتر نیست که شام در خیمه باشیم
ما بین محمود پوره و تالاب خرو زمین بیاض بود اگر

خواهید در جوی وزیر خان که مشرف بر تالاب است
فرو و بیایید مردم اگر بر ضاء مالکان بکرایه جای گیرند
مضایقه نیست اما غضب موجب غضب و سخط است
نباشد لغو و سالیانه آنقر زنده زاده بجهت او که بکرم
الهی همب صفات است ^{پناه بیکرم خدا از او} پسته است خود را به ضو
کشیده و سن و سال و امراض و مقتضی آن حرکت عینیه
و بر مردم اعتماد و انصاف و عدم میل و حیف نه
ضیای قضاء و القاضی ^{مضی القاضی} و
الایام و الدنیا ^{و جاء رسول الموت و انقلب} و
خاف ^{و انما الله را حقون} و انما الله را حقون
بها و بنویسد که چون پسر مخلصان مرحوم میست و
جوهری دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته

پروخت احوال ظاهری او باید کرد از قضایا
 مخالفان کرکان ثما که دایه شیرده او والد ^{حقیقی} _{حقیقی}
 متفق نیست و دیوان حاجی محمد علیخان میان این مهر
 کمال عداوت و قایما که با پسر بود دیوان حیدر بابا
 شد از احوال پسر مریتم بهمه خبر گیران باشند که
 ضایع نشود تا عمو حقیقی او از ولایت بیاید بعد
 رحلت بخشی دوم بایستی که مهر دیوان بر دفتر او
 می شد بدستور مقرر الحال بجز و تا مقرر شدن مدت
 بخشگری مذکور بدیگری سر محاسب باشد فرزند زاده
 بهادری نوشته اکبر تبر که برادر در کا و دیوان دیوانه
 و سندی او با و نوشته اند فرستاده بود که همکار
 برادر در کا از منصب برطرف شد و کارا اگر تواند

بمضروب بر پستند و الا ما بنجا کارشن سپارند زیاده
ازین اغوای چیست نمکه و مردم را تهو رکنند بپستند
عالیجاه نبوی استخوانه جاکیزین الدین علیخان از دیوان
و کهن بکنایند و بر پستند تا در فرمان او بر پستیم
پروانه دیوانی آخر خواهد شد استخوانه پسر او هم بر کهن
سیر و غیره در اصل منصب پس از آن اگر زواید امانتخان
و غیره که حکم شن بجمعه پیدار بخت نبوی که مسبوع
گشت که در طعام کسی پس انداخته این خبر که محمل صدق
و کذب است اگر فروغی از راستی داشته باشد احتیاط
در همه باب ^{در} لایسما و ماکولات و مشروبات لازم
درینو لا بعد از استخفاف ^{خوب} رکبیلنا که بوفت
که از ملکا پور که شش کردی قلعه مذکور است او عبور

لشکر پر صحبت گذشتن بهر خصوصاً عرابه و بهل مطلق
 نیست بطریق مستدلی جبرین جمعی که بر قول مغفل
 آنها اعتماد باشد بفرستند که خوبه ریاضه پیاپی
 ایضا بنویسد که مصراع اول شیخ سعدی کافیت
 مصراع سعدی بسیار گفتن وقت ضایع کرد است
 کسی که مالک بنان باشد و حساب عمر و پاسبان داشته
 باشد باز که کتایه وجه پوچی میتوان دریافت که بخشی
 شرکت در ملک و مال دارد و آری مقرر است که مقصد
 بادشاهی حسن خویستد بهر خاصه او نیست انی عصبک
 آن کون من بحالین اذفع بالقی حی اسبل فاردا
 تا نباشد از جا برون و درین مجلسی که آن بنویست پس بگوید
 الدی منک من عدا و کانه ولی جمیع کوفت و فو
 کسی که در میان تو و دشمنان تو باشد و کانه ولی جمیع کوفت و فو
 درینو لا نقل عرضه دهرت شمل بر پنج متین مین فصل

فَوَيْ الْقُوَّةَ الْمُبْتَغَىٰ سَيِّدُ مِصْرَ سَيِّمُ نَقْلِ اِيْنَ اِيْزِ بَرْتَبِ
 بَقَاضِي حَيْدَرِ نَبُو سَيِّدِ كِه پَسَرَانِ قَاضِي حَضُورِ كِه اَرَضَتَا
 مَعْرُوفِ شَنِ بَحْضُورِ اَمْدِه اَنْدِ سَيِّمِ وِلَاسِ صَالِحِي اَنْ
 دَارِنْدِ وَايْنِجِه دَر مَادِه نَجْصِ اَدْخَلِ اَقْعِدِ بِلَاغَةِ تَمَامِ
 مَكْرُورِ مَعْضُوفِ رَسِيْدِه خِلَافَتِ چُونِ بَرِشْمَا اِعْتِمَادِ
 تَمَامِ هِتِ كِه عِدَاوَتِ عَادَتِ شُدِه جِهَالِ كِه مَبْصُوبِ
 بَا مَعْرُوفِ مِبَاشَتِ مَذْمُومِ شُدِه بَاشِيْدِ اَحْوَالِ اَنَهَا كِه اَز
 اَعْمَالِ قَضَايَا وَجْمَعِ مَالِ پُوشِيْدِه مَلِيْ نَدِرِ پَسَلِ
 اَجْمَالِ اَللّٰهِ اَلْحَمْدُ اَللّٰهُ سَيِّدِ كِه شَايْدِ غِيْبَتِ رَحَايَتِ
 بَرَايِ اَطْمَارِ حَقِّ نَاشِدِ مَشَبِّ اَز نَوَاشَةِ چَرِ كَارِه طَارِ
 كِه ذُو الْفَقَارِ خَانِ بَجَارِ كِرُو سِرُو سَيِّدِه اَز رُو
 نَاكِيدِ نَبُو سَيِّدِ كِه دُنْيَا لَنْ نُونِ بَر مَالِ غَيْرِه كِه بَخَارِه

چهاره را گرفته برده اند و میگویند که قلععه و سیر
فرستاده اند هر طور میسر آید و دانند و توانند خلاص
بکنانند بلطف یا بعنف تا مفتوح شدن قلعه گذارند
که نزدیک رود و بیایند و در هر قسم قرار گیرند
گرفتند و الفکار خان بنویسد و نقل فرود اجبار
مالوا که سواج نکار پس رنج نوشته بفرستد که تدبیر
تسویه و حسن راج انلا عین آنچه بخاطر او برسد مشروح
بنویسد و نقل احکامی که حسن بفرزند زاده رفته
بفرستد ترجمه خطر مرزا خوانده ایم اما مطلبی
جواب حسب الحکمی که درین باب نوشته باشد مفهوم به
خانیفر و زنجک پس که کماکان تلبس و تدبیر میباشند
در اجبار کفار احتمالی شده باشد نواسته و الی این

محرورم میرزا عبا پس ماضی محضه بسیار آمده و ملازم
فرزند زاده کرده او را با افتخار خان پسران مطیع خان
بر رفته و او بحضور پسر پشته محمد اخلص منعم خان
بنوید که اینمرد نام را و مردم خیر یافته که پیغام و
سوغات آورده ام قابل تو کری شما نیست و بحضور
بفرستید که چون خان زاده است منصبی داده شود چون
سپارش کو تو ال برای کماله شهن و مبالغه در شک افتاد
بودیم مثل مشهور که چون سخنی گفتند قبول کردیم و
چون مبالغه کردند بشک افتادیم و چون پسم خوردند
پسین اینستیم که دروغیت خدمت دار و غیبت
عدالت صوبجات چون پنهانده و کثرت شرکاء
سواخذ بود بر طرف نشن صد الصد و بعضی را

سخن بارون رسید آن بود که برای اصلاح مردم با چرا
خلق خود را بگذاریم و بد خلقی با خلق نکنیم یعنی در تنبیه
و زجر و تعذیر خلق خوب از دست میرود و صفت
دهشت بکند و بمنعم خان هم نبوید که عجب از مال
اندیشی که با وجود پریشانی سپاه دیگر نوکر میکنند
زیاده بر چپار هزار سوار بعلوفه مناسب نگاه ندارند
برای ارالانشان ایشان بجهت و مند خان که نوکرند
و با فضایل خان پاشه فارسی مربوط می‌نویسند و
ماده هم شاید دارند بجای عبد الواسع خوبند
استقبال بخشی و دیوان در کار نیست که توال در منزل
قریب در حویلی بایکانی که برای نزول مقرر شد
کافیت روز ملازمت بجای بمنزل و رفته بسیار بلکه

ملاقات با میر تو زک در میان او بر سر سوار چیا
 مصافحه بشود و بیا و نمانده که استقبال دیوان و
 نوشته یا گفته باشیم اگر نوشته باشیم بفرستند
 بعد استخاره مقرر میشود ^{بسم الله الرحمن الرحیم}
 مراتب معزول و منصوب خواهد خیریتا و سابقین
 جمع شده و سید منصور خان نامی با دیگری بوده اند
 از دقت به پند شعر ناز را روی باید چو زود اضا
 همه خواهد رفت و خفت خواهد کشید و تغییر که مات
 الیهودی مضایقه نیست یکری بخاطر آورده بنویسد
 اگر فتنه و واقعه لشکر فرزند زاده مثل بر ملا رت
 و خانه رفتن غیر و زجک بر پید و بنویسد که واقعه
 اینجا چنین بعرض رسیده که رخصت شده و روانه

برار گشته بزم این عجب العجب چون پیرانش که عتبات
 و فرنگان توب انداز با اویند و عجد العلی لاری سین
 با اوست و بکار شناسست نوشته شده بود
 که تدبیر تنبیه و جریان او بحر و قاصدان صحرین
 شیرین تاجران ازینها سپرد که برق و مدار یا
 بحرب ضرب چطور باید کرد نوشته فرستاده بود
 پیش انعمت فرستاده شد اگر مقصدی که جمعی دارد
 و خدمت بگلانه دارد تغییر باید کرد و بکنیم برای سورت
 مقصدی دیگر تعیین شود بهتر از امانتجانی در نظر
 نیست بجای او دیگری باید فرستاده و رعایت او
 صرف در باید کرد که در و دیار از نوشته فرزند
 عالینجاه هم باید دید و تا یک مقصدی منصوب

و تفسار و تفساره و تصریح نوشتن ^{و تفسار} از و باید کرد
 و تعهدات گرفته اما تبحر مرحوم و پس نباید داد
 الاستسلام الى الله و ترك التدبير ^{و تفسار} و العتق
 کردن نفس و دن ^{و تفسار} و کذا شق ^{و تفسار} و تفسار ^{و تفسار} و تفسار
 لكن لا بد من السعي و الكف و المحل المأمور و من تملك
 لیکن ^{و تفسار} و تفسار ^{و تفسار} و تفسار ^{و تفسار} و تفسار
 الامور و هو المرجع و الملك و الله يرجع الامور
 فرمانها ^{و تفسار} و کار ^{و تفسار} و دوست ^{و تفسار} و تفسار ^{و تفسار} و تفسار
 سعی بدست آوردن حرس چها با ما در آن است
 لازم است پافون خان ^{و تفسار} و تفسار ^{و تفسار} و تفسار
 بر شد قلیخان نبوی که الحال که دیوانی بهار نیز
 با و متعلق گردیده رفتن او با و دیسه خوب میت
 نائب گذشته بهما میکر باید که فرزند زاده پسر
 خود را در آنجا که اشتبه به تفسار فیه چون خدمات
 متعدده دارد در وسط که از همه جا خبر تواند گرفت

برونش تهرست یقین که مابان کاروان اعتمادی
 گذشته باشد و او و یاصوبه علیحدت و همیشه
 ناظم جدا داشته و در گوشه افتاده مناسبتی بخدا
 او ندارد و حقیقت آنجا را بنویسد شمر افسوس که وقت
 کار از دست برفت و اسباب صال را از دست
 برفت و بفرزند عالیجاه بنویسد که چون یوان صوبه
 از ناپذیرایی خدمت برود و دره و تغیر خدمت بجا
 منفعل شده باشد خدمت بند که نهایت که دخل
 کجاست باو میدهند که با بخارفته و مانع گشته
 باید برای فوج داری میان آب و آتش و نجان پیش
 هم خوبند بخشنه قله پریشان نیستی باید بزرگ دارد و تعهد
 مست علی و علی و اسلام نقلش پیش فرزند را ده

و ذوالفقار خان بهر پستند و بهوید که مرگاہ در
 برار کار باشت نمیتوان بالو اهرتساو اگر در برهانپور
 کار فیت خان نصر تحنگ باخو و مالو او دها موینه
 و او ان لسر فوج رفته رفته و کوفته و چمانجی از
 پس از برسات که همه را ناخته محال متصرفه تر سال
 زده برهانپور بیاسند و خیر اندیش خان را باخو و بهر
 بودن او و لیت اگر خدمت بکنند و خلیت که زمیدار
 و پسر حکمران قای پتر سالست آنچه اینجا نوشته اند
 بذوالفقار خان بهویند و در آنچه جرم این اه و زقا
 رعیت و تنبیه مفسدان باشد بکنند و خود و وار پسند
 که اعراض و امراض مردم خواه متدین خواه خلاف
 آن باشند از حد زیاد و یدیه می شود و کیفیت

حدیث نوشته آورده بود که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله و سلم از جبرئیل پرسیدند که ام عقلت
بهترین اعمال جبرئیل گفته که خدمت ملوک تا نفع و سرور
بابل حاجت برسد من میخواهم که در حضور باشم
و قضاء حوائج مردم بکنم گفته شد باشد اما صلح
اذا صلح فدار نقصان میت است اما نه و التماس
را چون الانسان مشفق من لیسه ان چون کمان
کار کرده خود را کار کرده کردن ماده فساد رفع ناکرده
معادوت نمودن با وجود رسیدن بفزند زاده
نورا لا بصار پیرون شجر بر بانپور بغرمت کفره
فخر مستشره مالوا پس فوج همراه رفیق و بیزار
شفاق نبود در بازی الکرای نوشت شده بود که

و این خدمت خدا را نمودن عین شکر است چون شورش
 و کفر با او کرد و بیکدیگر کردیم مردمی که غایت است بوجوب عینیت
 کفار بد کردار بسبب حاشته خوری بار طرف سورت و
 کجرات شده ابرایم خان اطلیده زود بطرف رت
 بروند و زده زده براه بکلانه یابند پسیدن ناظم
 بسرحد کافیت بفرزند زاده بجا در و بند و الفقا
 خان بنوید که حقیقت صوبه خاندیس و دیوان
 نائب از نقل فرد نوشته خانیفر و زحمت که بصدر
 الصد و ز نوشته معلوم نماید خان بجا در را
 در خجسته بنیاد کند شسته ببر با پور بروند بخان بهادر
 نیز بنوید با اتفاق خان مسطور آنچه مناسب دانند
 بعمل آرد اما رفیق بر با پور نغنیه زیر ضرورت
 بفرزند عالیجاه نوشته باشد یا خواهد نوشت در باب

تنخواه و ہر پسرار سوار اضافہ منصب برتار نہ کہ
 حسن علیخان نوشتہ نیز نویسید کہ از خطی کہ بخشی تن
 فرستادہ ظاہر شد رانای او پوچہ جمعیت یازوہم
 آورده می آرد و جمعہ معلوم نیست و کلا جمعیت او در
 حضور با امیرالامرا و سپہر او اینجائید ان علیجاہ را ہم
 با جمیر باید رفت زود بروند تا را اوہ پنجانہ نتواند
 کرد و معزول اسپہم با خود نکا ہدازند اگر خواهند
 و در کار روانہ حضور با کر زبرداران سپہ اول بختند
 یا نکا ہدازند این کار را در ہر شکال پر اشکال میکند
 یا بعد بالفعل تعیین فرج از رکاب میںریت بعد
 برسات میتوان فرستاد است بسم اللہ تعالیٰ راجوید
 کہ چن جمعیت باشد اینجا نیست اگر از خان فیروز حکم

بگیر و کنجایش در و چون کفار فجار نزد یک آوار شدند
اگر بدایت الله خان میرزا پیکش از پینه نخست
با قیل توانست رفت بهما والا رفتن خاندن کور موافقت
میرزا پیک تخته جو پسر را بسیار دو که بر دچه فرزند
عالیجاه از خجسته نیا و بر آمده باشند میرزا پیک را
طلبیده هتقنار نماید و از خان بجهت او و فدایان
سزا و ن پسر سده که بخشی کی روانه میشود یا بدست
خان همراه بخشی برود پس اسراج کفره با میرزا پیک
بخجسته بنیاد برود و بخت چیزی برای فرستادن
مهمین خلف و پیش بخجسته بنیاد برای ملازمت او در
روضه رابعه الدورانی و صف و فرش آنجا با اتفاق
خواجه الما پس نو آمده غیر اشنا بضوابط و آداب آنجا